

شاخص‌های فقهی سنجش شدت و ضعف در تزاحمات حکومتی؛ الگویی برای تشخیص اهم در فقه حکومتی

علی محمدی هویه^۱ - محمد حسن گلی شیردار^۲ - اصغر آقا مهدوی^۳

چکیده

با ورود فقه به عرصه‌ی حکومت، نوع جدیدی از تزااحمات در حوزه‌ی تصمیم‌گیری پدیدار می‌شود که از حیث گستره، عمق و آثار، فراتر از تزااحمات فردی است. در چنین سطحی، احکام و مصالح با ساختارهای کلان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیوند خورده و تشخیص اهم در میان آن‌ها نیازمند معیارهایی روشن و قابل سنجش است. قاعده‌ی اصولی «تقدیم اهم بر مهم» اگرچه ضابطه‌ای بنیادین در رفع تزااحمات است، اما اکتفا به آن بدون تبیین شاخص‌هایی برای سنجش شدت و ضعف اهمیت در مسائل حکومتی، موجب بی‌ضابطگی در تصمیم‌گیری‌ها و اختلاف در تطبیق می‌شود. روش‌های تشخیص اهم در اصول فقه سنتی، مانند تصریح شارع یا تکرار امر، به جهت پیچیدگی‌های مسائل کلان و ذومراتب حکومت اسلامی در همه موارد قابل استفاده نیست. این پژوهش با رویکرد تحلیلی-استنباطی در پی آن است که شاخص‌های فقهی سنجش شدت و ضعف در تزااحمات حکومتی را

۱. طلبه خارج حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه امام صادق علیه السلام. (نویسنده مسئول)

۲. استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم.

۳. عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق علیه السلام

تبیین نماید؛ شاخص‌هایی که بتوانند به عنوان ابزارهایی روشمند در فرآیند تشخیص‌های مهم در فقه حکومتی به کار آیند. بر اساس یافته‌های تحقیق، پنج شاخص اصلی شامل «عمق اثر»، «گستره اثر»، «جبران‌ناپذیری»، «وجود یا عدم بدیل» و «نقش در طرح‌های سلطه‌گرانه دشمن» معیارهایی‌اند که می‌توان با استفاده از آن‌ها میزان اهمیت و اولویت احکام حکومتی را در شرایط تزامم ارزیابی نمود. نتیجه‌ی تحقیق نشان می‌دهد که به‌کارگیری این شاخص‌ها، فقه حکومتی را از سطح کلی‌گویی در تشخیص‌های مهم فراتر برده و آن را به‌الگوی دقیق‌تری برای تنظیم تصمیم‌های شرعی در حکمرانی تبدیل می‌کند؛ الگویی که با حفظ مبانی استنباطی، امکان سنجش عقلایی و منضبط مصالح در نظام اسلامی را فراهم می‌سازد.

کلید واژه‌ها: تزامم، مهم و ملاک، شاخص‌های ترجیح، فقه حکومتی

مقدمه

با گسترش فقه از حوزه‌ی فردی به عرصه‌ی حکومت و اداره‌ی جامعه، ماهیت تزامم میان احکام شرعی دگرگون شده و از سطح رفتار فردی به سطح تصمیم‌سازی‌های کلان ارتقا یافته است. در فقه فردی، تزامم غالباً میان دو تکلیف شخصی رخ می‌دهد و تشخیص «اهم» و «مهم» بر اساس ملاک‌هایی نسبتاً روشن و محدود - مانند تصریح شارع، شدت عقاب، یا اطلاق خطاب - صورت می‌گیرد. اما در فقه حکومتی، موضوعات و احکام از سنخ مصالح عامه و نظام‌مندند؛ مصالحی که در لایه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی گسترده‌اند و هر یک آثار و پیامدهایی متفاوت در سطح امت اسلامی دارند. در چنین شرایطی، تصمیم‌گیری فقهی دیگر صرفاً ناظر به امتثال فردی نیست، بلکه باید در مقام تدبیر جامعه و حفظ نظام اسلامی، میان چند مصلحت یا مفسده‌ی کلان موازنه کند. این‌گونه تزامم‌ها به سبب

اهم در فقه حکومتی

پیچیدگی موضوعات، گستره‌ی تأثیرات، و طول زمان تحقق آثار، نیازمند معیارهایی دقیق‌تر برای تشخیص شدت و ضعف احکام‌اند.

در اینجا اگرچه قاعده‌ی «تقدیم اهم بر مهم» در اصول فقه به عنوان قاعده‌ای عام در باب نزاحم پذیرفته شده، اما روش‌های موجود در اصول فقه سنتی برای تشخیص اهم، پاسخ‌گوی این سطح از پیچیدگی نیست. در نتیجه، تشخیص اهم در فقه حکومتی بدون ارائه‌ی شاخص‌هایی عینی و قابل سنجش، عملاً به قضاوت‌های شخصی و غیرضابطه‌مند منتهی می‌شود. از سوی دیگر، بسیاری از پژوهش‌های فقهی موجود در باب نزاحم، به تبیین اصول کلی مانند قاعده‌ی اهم و مهم، ملاکات احکام، یا تحلیل عقلایی ترجیح پرداخته‌اند، اما کمتر کوشیده‌اند شاخص‌های عینی فقهی برای سنجش شدت و ضعف ملاکات در سطح حکومتی را ارائه دهند. آثار متقدم بیشتر در پی تحلیل مبنایی نزاحم در قلمرو تکلیف فردی بوده‌اند، و تحلیل و بررسی موارد مذکور در کتب اصول فقه پرداخته‌اند اما به نظر می‌رسد در این میان توجه به شاخص‌هایی مورد غفلت واقع شده است که اثر آن در نزاحمات فقه حکومتی قابل چشم‌پوشی نیست. بلکه چه بسا بدون لحاظ این شاخص‌های عام، نتیجه‌گیری نزاحم و تشخیص شدت و ضعف ملاک، دچار اشتباه شود.

این پژوهش با تکیه بر نزاحم در فقه حکومتی، درصدد است خلأ موجود را پر کند و با استخراج شاخص‌های فقهی برای سنجش شدت و ضعف ملاکات، الگویی ارائه دهد که بتواند فرآیند تشخیص اهم را از سطح حدسی و ذهنی به سطحی منضبط و قابل ارزیابی ارتقا دهد. در این چارچوب، شاخص‌هایی همچون «عمق اثر»، «گستره‌ی تأثیر»، «جبران‌ناپذیری»، «وجود یا عدم بدیل»، و «نقش در طرح‌های سلطه‌گرانه دشمن» به عنوان معیارهای فقهی ارزیابی اهمیت احکام حکومتی معرفی

و تحلیل خواهند شد.

۱. تراحم

تراحم در اصطلاح علم اصول عبارت است از تنافی بین مدلول دو دلیل از جهت فعلیت حکم در مقام امثال (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۳۲). بدین بیان که در این فرض هیچ منعی از حیث جعل دو حکم وجود ندارد و جعل دو حکم مستلزم تناقض نیست بلکه هر کدام از دو دلیل موضوعی دارند که به اقتضاء آن حکمی به آن تعلق گرفته است. اما مشکل در مقام اطاعت عبد است بدین بیان که این دو تکلیف در جایی موضوع پیدا کرده است که مکلف قادر به امثال هر دو نیست و از این حیث که قدرت، شرط فعلیت حکم است، نمی تواند هر دو دلیل فعلی باشد. (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۵۵) همانطور که مشخص است در حالت تراحم اینطور نیست که یکی از دو دلیل دارای ملاک باشد و در نتیجه یکی، دیگری را تکذیب کند بلکه فرض این است که هر دو دلیل دارای ملاک اند و هر دو مجعول شارع بوده و از جهت مشکلی ندارند، اما فعلیت هر دو حکم در مقام امثال ممکن نیست. (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۸) به عبارتی در فرض تراحم هیچ گاه قائل به این نمی شویم که یکی از دو دلیل کذب است. مثلاً در جایی که بین دو دلیل: «انقذ الغریق» و «لا تغصب» تراحم حاصل می شود نمی گوییم دلیل لا تغصب کذب است بلکه در این حالت به جهت عدم قدرت مکلف بر امثال هر دو حکم، فعلیت یکی از دو حکم برداشته می شود اما اصل جعل در دلیل لا تغصب به حال خود باقی است. به عبارتی تراحم از باب تکلیف به محال است نه تکلیف محال چرا که «تکلیف به محال» به «تکلیف به غیر مقدور» بازگشت می کند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۵۳) و در تراحم هم به جهت اینکه تکلیف به غیر مقدور و تکلیف به محال حاصل نشود، یکی از دو حکم

اهم در فقه حکومتی

از فعلیت ساقط می‌شود. حال با گسترش دامنه‌ی فقه از حوزه‌ی فردی به عرصه‌ی اجتماع و حکومت، مفهوم تزاخم نیز توسعه می‌یابد و از سطح افعال شخصی به سطح تصمیم‌ها و سیاست‌های کلان حکومتی منتقل می‌شود.

در فقه حکومتی، تزاخم هنگامی رخ می‌دهد که حکومت، در مقام اجرا، قدرت جمع میان دو الزام یا دو مصلحت شرعی را ندارد. این تزاخم می‌تواند میان دو حکم شرعی، دو مصلحت اجتماعی، یا میان یک مصلحت و یک مفسده شکل گیرد؛ به نحوی که تحقق یکی، مستلزم ترک دیگری باشد. در اینجا نیز، همانند تزاخم فردی، هر دو جهت در مقام جعل، صحیح و دارای ملاک‌اند، اما حکومت در مقام امثال عملی، توان تحقق هم‌زمان آن‌ها را از دست می‌دهد.

برای نمونه، حکومت اسلامی مأمور است از استقلال سیاسی و فرهنگی کشور دفاع کند (بر پایه‌ی قاعده‌ی نفی سبیل)، اما در عین حال برای تأمین معیشت عمومی و جلوگیری از فروپاشی اقتصادی نیازمند همکاری اقتصادی با کشورهایی است که احتمال نفوذ و سلطه در روابط با آنان وجود دارد (بر پایه‌ی قاعده‌ی حفظ نظام). در چنین وضعی، حکومت با تزاخم رو برو می‌شود چرا که بنا به قانون نفی سبیل آن همکاری یا معاهده ممنوع است ولی بنا به قاعده حفظ نظام آن همکاری لازم الاجراست. نمونه دیگر ممکن است نظام اسلامی برای تأمین عدالت اجتماعی، به کنترل شدید اقتصادی و محدودسازی برخی آزادی‌ها نیاز پیدا کند، در حالی که حفظ آزادی‌های مشروع خود مصلحتی مستقل در شریعت محسوب می‌شود. جمع عملی میان این دو غرض، در سطحی از واقع ممکن نیست. در چنین حالتی، نظام اسلامی در مقام عمل نمی‌تواند هر دو وظیفه را در سطح کامل امثال کند، و ناچار باید با سنجش قوت ملاکات هر یک، یکی را بر دیگری ترجیح دهد.

۲. معیار ترجیح در تزامم

چنان‌که روشن شد، در موارد تزامم، هر دو حکم از جهت جعل صحیح و دارای ملاک واقعی‌اند، ولی قدرت بر امتثال هر دو وجود ندارد. ازاین‌رو، شارع در مقام امتثال، اجازه‌ی جمع میان آن دو را نمی‌دهد و یکی از آن‌ها را بر دیگری مقدم می‌دارد. اما پرسش اصلی آن است که ملاک این تقدیم چیست؟

اصولیان در پاسخ به این پرسش، معیار اصلی را «اقوائیت ملاک» و یا به عبارت دیگر «ترجیح اهم بر مهم» دانسته‌اند؛ یعنی حکمی که نسبت به حکم دیگر اهم بوده و ملاک آن از حیث شدت مصلحت یا مفسده قوی‌تر است، در مقام تزامم مقدم می‌شود. (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۵۴۹) البته اصولیون مرجحات دیگری را نیز برای تزامم ذکر نموده‌اند مانند ترجیح تکلیف بدون بدل بر تکلیف دارای بدل، ترجیح واجب مضیق یا فوری بر واجب موسع، ترجیح واجب مشروط به قدرت عقلی بر واجب مشروط به قدرت شرعی (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۷۰۹) اما تمامی این مرجحات در نهایت به تعیین اهم و مهم برمی‌گردد و چه بسا بتوان گفت همه این موارد تطبیقاتی از قاعده اهم و مهم است. (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۵۴۹) لذا می‌توان گفت ملاک و معیار در باب تزامم رجوع به ملاک اقوی و تقدم آن و یا به عبارتی ترجیح دلیل اهم بر مهم است. بنابراین، در تزامم، شارع هیچ‌یک از دو جعل را نفی نمی‌کند، بلکه از مکلف می‌خواهد که حکم اهم را امتثال کند؛ زیرا در این فرض، امتثال هر دو ممکن نیست و ترک اهم، مستلزم از دست رفتن ملاک و غرض بالاتر شارع خواهد بود. برای مثال، در تزامم میان «وجوب نجات جان مؤمن» و «حرمت تصرف در مال غیر»، نجات جان مؤمن اهم است، زیرا ملاک آن - یعنی حفظ نفس محترمه - در رتبه‌ای بالاتر از حفظ مال قرار دارد. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۸) شارع در اینجا با آنکه هر دو مصلحت را

اهم در فقه حکومتی

تأیید کرده است، مکلف را به امتثال اهم و ترک مهم فرا می‌خواند.

ترجیح به ملاک اهمیت خود در سه صورت قابل بررسی است:

(۱) ترجیح معلوم‌الاهمیه

(۲) ترجیح محتمل‌الاهمیه

(۳) ترجیح بقوه احتمال‌الاهمیه

هر کدام از این سه بحث، باید به طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفته شود تا در نتیجه مشخص شود کدام یک از معیارها در باب تزاخم قابل استفاده است:

الف) ترجیح معلوم‌الاهمیه:

مراد از این مرجح آن است که هرگاه در تزاخم دو واجب، به صورت روشن و قطعی ثابت شود که یکی از آن دو در نظر شارع اهم است، ناگزیر همان واجب اهم بر دیگری مقدم می‌گردد.

دلیل بر این مرجح را می‌توان در دو بیان ارائه نمود:

(۱) تقریب اول: قاعده عقلی اقتضا می‌کند که مکلف نمی‌تواند به انجام تکلیفی پردازد که مانع از امتثال تکلیفی دیگر با همان درجه از اهمیت یا بالاتر باشد. بنابراین در همه ادله یک قید لبی عام وجود دارد و حکم، مقید به این است که مکلف مشغول به واجب دیگری که دارای اهمیت بالاتر یا حداقل مساوی با واجب اول است نباشد. بر این اساس، در حالت تزاخم اگر اهم بودن یکی از دو دلیل محرز شود و مکلف مشغول انجام واجب اهم شود، در حقیقت موضوع وجوب واجب مهم از بین می‌رود؛ زیرا فرض بر این است که مهم، در رتبه پایین‌تر قرار دارد و مزاحمتی با اهم نمی‌تواند ایجاد کند.

اما اگر مکلف به انجام واجب مهم مشغول شود، چنین اثری نسبت به وجوب واجب اهم وجود ندارد؛ چرا که دلیل وجوب اهم همچنان اطلاق دارد و اشتغال به مهم موجب تقييد يا سقوط آن نمی شود. در نتیجه، می توان گفت امثال دلیل وجوب اهم، موضوع وجوب مهم را از اساس برمی دارد، ولی دلیل وجوب مهم توان چنین تأثیری را نسبت به وجوب اهم ندارد. به بیان دیگر، در این حالت، قاعده «ورود» از ناحیه دلیل اهم نسبت به دلیل مهم تحقق می یابد. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۸۷)

۲) تقریب دوم که یک حکم عقلی است را می توان به دو بیان ارائه نمود:

بیان اول: عقل به طور مستقل حکم به لزوم تقدیم خطاب معلوم الاهمیه نسبت به دیگری می کند. به عبارتی تقریب دوم بر این اساس است که موضوع به لحاظ عالم ملاکات و روح حکم دایر بین این است که مکلف در مقام امثال، ملاک بیشتر را تحصیل کند یا ملاک کمتر را. و در این جا، با توجه به اینکه به جهت علم مکلف، حکم نیز منجز است، عقل حکم به لزوم تحصیل ملاک بیشتر می کند. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۸۸)

بیان دوم: هر یک از دو تکلیف متزاحم ثبوتاً و اثباتاً دارای مقتضی است که عبارت است از ملاک در عالم ثبوت و اطلاق در عالم اثبات به عبارت دیگر مقتضی موجود در هر کدام از دو تکلیف متزاحم دارای دو بعد است: بعد ثبوتی که همان ملاک و بعد اثباتی که اطلاق حکم است. وقتی معلوم شود که ملاک تکلیف اهم قوی تر از ملاک تکلیف مهم است، عقل ثبوتاً و در عالم ملاکات صلاحیت می دهد که اهم بتواند مانع تحقق مهم شود. این مانعیت به این صورت ایجاد می شود که عقل حکم می کند قدرت مکلف صرف تکلیف اهم شود و نه تکلیف مهم. به این ترتیب، در مقام ثبوت، تخصیص قدرت به اهم موجب می شود که تحقق ملاک اهم تضمین گردد و تحقق

اهم در فقه حکومتی

مهم محدود یا منتفی شود. در مقام اثبات، این حکم عقل اثر خود را بدین صورت نشان می‌دهد که اطلاق خطاب شامل فرد مهم نمی‌شود. از سوی دیگر، این مانعیت نمی‌تواند از طرف تکلیف مهم ایجاد شود؛ زیرا ملاک مهم نسبت به ملاک اهم ضعیف‌تر است و نمی‌تواند اطلاق حکم اهم را محدود کند. بنابراین، اطلاق تکلیف اهم در مقام اثبات همچنان باقی می‌ماند و اطلاق تکلیف مهم در مقام تزاخم تأثیری بر آن ندارد. نتیجه آن است که تزاخم میان اطلاقات دو حکم در مقام اثبات بر طرف می‌شود، زیرا عقل حکم کرده است که قدرت مکلف به تکلیف اهم اختصاص یابد و تحقق آن بر تکلیف مهم تقدم پیدا کند. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۳۰۹)

ترجیح محتمل‌الاهمیه:

مراد آن است که در صورتی که اهمیت یک از دو حکم احراز نشد اما احتمال اهمیت و اقوی بودن یکی از آن دو موجود بود، در این فرض آن حکمی که دارای احتمال اهمیت بیشتری نسبت به حکم متزاخم است مقدم است. در صورت حجیت این مرجح دیگر نیازی به احراز اهمیت یا اقواییت یک از دو حکم نیست بلکه در صورت وجود احتمال می‌توان آن را مقدم دانست. (مظفر، ۱۳۸۷، ج ۵۵۲) تأثیر و اهمیت این بحث بیشتر در آن جا مشخص می‌شود که پس از بیان طرق کشف ملاکات برخی از طرق مورد پذیرش واقع نشوند بدین معنا که نتوان با آن، احراز اقوی بودن ملاک و اهم بودن آن را نسبت به حکم متزاخم کرد اما باعث احتمال اهمیت بشود. در صورت صحت این مرجح می‌توان از آن دسته از طرق نیز بهره برد.

مشهور اصولیین، ترجیح به محتمل‌الاهمیه را پذیرفته و برای آن استدلالاتی را ذکر نموده‌اند:

استدلال اول: در فرضی که احتمال اهمیت یکی بردیگری می‌رود، عقل از باب احتیاط

حکم به ترجیح محتمل الاهمیه را می دهد چراکه در صورت امثال حکم محتمل الاهمیه، قطعاً به تکلیف خود عمل نموده ایم اما در صورت ترک محتمل الاهمیه و امثال طرف دیگر، یقین به فراغت ذمه از تکلیف نداریم. برای مثال در «صل» و «ازل النجاسه» یا ازاله نجاست اهم است یا مساوی. در نتیجه دوران امر بین تعیین و تخییر است بدین معنا که یا مخیر به امثال هر کدام از دو حکم هستیم یا معینا باید ازاله نجاست را انجام دهیم. در اینجا اگر ازاله نجاست را مقدم داشته و امثال کنیم قطعاً به تکلیف خود عمل نموده ایم لذا عقل از باب احتیاط، حکم به تعیین و تقدیم محتمل الاهمیه می دهد. (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۵۵۲)

استدلال دوم: در فرض محتمل الاهمیه بودن یک طرف، یک واجب وجود دارد که یا اهم است یا مساوی و قهراً در طرف مقابل، واجبی هست که یا مساوی است و یا مرجوح. حال در این فرض وجوب محتمل الاهمیه مطلق و ارجح است و وجوب دیگری مشروط.

توضیح استدلال بدین شرح است که می دانیم، واجبی که مردد است بین مرجوح و مساوی بودن، اطلاق ندارد چون یا مساوی است که مشروط است و یا مرجوح است که مرجوح هم اطلاق ندارد یعنی می دانیم که مقید لبی نسبت به آن موجود هست اما اطلاق واجب دیگر، محتمل است چون شاید اهم باشد در نتیجه بنا به اصاله الاطلاق، به اطلاق آن تمسک می کنیم. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۰)

همانطور که مشخص است این استدلال با اشکال تمسک به عام در شبهه مصداقیه مواجه است توضیح اشکال بدین شرح است که در صورتی که واجب اول مساوی با واجب دوم باشد آن قید لبی موجود است و صرفاً در صورت اهم بودن آن است که حکم نسبت به حکم متزاحم مطلق می شود حال در اینجا در حالی که واجب اول

اهم در فقه حکومتی

محتمل‌الاهمیه است یعنی احتمال تساوی نیز در آن می‌رود آن را اهم فرض نموده ایم تا در نتیجه به اطلاق آن تمسک نمودیم و این همان تمسک به عام در شبهه مصداقیه منحصص است.

شهید صدر در مقام تصحیح این استدلال قید لبی عام را، اشتغال به ضد واجب معلوم‌الاهمیه یا محتمل‌الاهمیه یا مساوی می‌داند. در بیان ایشان این قید لبی به جهت رعایت احتیاط و از باب عدم اشتغال به واجب مرجوح است لذا محدود به اشتغال به ضد واجب معلوم‌الاهمیه یا مساوی نیست بلکه شامل محتمل‌الاهمیه نیست می‌شود. در نتیجه اشتغال به محتمل‌الاهمیه نیز موضوع حکم واجب دیگر را بر طرف کرده و بر آن وارد است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۲) به عبارتی مبنای این قاعده عقلی حصول لغویت در اطلاق است بدین بیان که در مواردی، اگر حکم مطلق باشد این اطلاق لغو است. حال در فرضی که معلوم‌الاهمیه موجود باشد، اطلاق طرف مقابل لغو است چرا که اگر اطلاق طرف مقابل نیز باقی باشد بدین معناست که در حال تزامن با معلوم‌الاهمیه همچنان حکم مرجوح موضوع داشته و قابل رفع نیست. این اطلاق بنا به حکم عقل لغو است. چرا که عقل به مناط احتیاط و تحصیل غرض بالاتر حکم به سقوط اطلاق در حکم مرجوح می‌نماید تا مکلف قدرت خود را صرف امثال حکم اهم و تحصیل ملاک اهم بنماید. صدر این نکته را توسعه می‌دهد و می‌گوید همان مناط لغویت که در فرض معلوم‌الاهمیه وجود دارد، در فرض محتمل‌الاهمیه یا مساوی نیز جاری است. در نتیجه بنابراین که هر کجا مناط لغویت موجود باشد، دست از اطلاق می‌کشیم، در جایی که احتمال اهمیت در یک واجب وجود داشته باشد، حکم مقابل با آن مقید بوده و اطلاق آن ساقط است و بدین ترتیب، تنها خطاب واجب محتمل‌الاهمیه بر اطلاق خود باقی خواهد ماند.

ترجیح به قوه الاحتمال:

مراد آن است که هر دو حکم دارای احتمال اهمیت است اما در یکی از آن دو احتمال بیشتری وجود دارد. به عبارت دیگر یکی از دو حکم مظنون الاهمیه است و دیگری موهوم الاهمیه بدیم معنا که مثلاً یکی از دو حکم ۶۰ درصد احتمال اهمیت دارد و دیگری ۴۰ درصد.

مبنای این ترجیح همان نکته‌ای است که در بحث محتمل الاهمیه بیان شد؛ یعنی بازگشت ترجیح به حفظ اطلاق دلیل در یک طرف و سقوط آن در طرف مقابل به واسطه مقید لَبّی. توضیح آنکه: مقید لَبّی یادشده همان حکم عقل به لغویت اطلاق در جایی است که مکلف با اشتغال به یک واجب، بتواند همان مقدار یا مقدار بیشتری از ملاک را در واجب دیگر تحصیل کند. در چنین فرضی، اگر اطلاق دلیل طرف مرجوح باقی بماند، لغو خواهد بود؛ و از این رو عقل حکم به سقوط آن می‌کند. حال، چون اساس قید لَبّی لغویت است، باید آن را به موارد محرز لغویت منحصر کنیم و از توسعه بی‌مورد پرهیز نماییم. در مقام تزامن، اگر احتمال اهمیت در هر دو طرف مساوی باشد، اطلاق هر دو خطاب لغو خواهد شد و هر دو از شمول ساقط می‌گردند. اما اگر احتمال اهمیت در یک طرف اصلاً وجود نداشته باشد یا به نحو ضعیف و غیرمعتبر باشد، دیگر لغویتی در اطلاق طرف مقابل نیست؛ بنابراین اطلاق آن محفوظ خواهد بود. نتیجه آنکه همان‌طور که در ترجیح محتمل الاهمیه گفتیم، در فرضی که یک طرف احتمال اهمیت دارد و دیگری ندارد، اطلاق در طرف محتمل محفوظ می‌ماند، در اینجا نیز در فرضی که احتمال اهمیت در یک طرف قوی‌تر و به حدّ ظن رسیده است، مقید لَبّی تنها شامل طرفی می‌شود که ظن به اهمیت ندارد یا احتمال اهمیت در آن ضعیف است. زیرا اگر اطلاق دلیل آن باقی بماند، لغویت

اهم در فقه حکومتی

محقق خواهد شد. به همین جهت، باید مقید لَبّی را مضیق ساخت و تنها در مواردی جاری دانست که لغویت به طور محرز وجود دارد. بر این اساس، در مقام تعارض میان مظنون‌الاهمیه و موهوم‌الاهمیه، اطلاق دلیل واجب مظنون‌الاهمیه بر قوت خود باقی است، در حالی که اطلاق دلیل واجب موهوم‌الاهمیه به جهت لغویت ساقط می‌شود؛ و این همان ترجیح عقلانی ظن به اهمیت بر احتمال ضعیف اهمیت است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۳)

پس از آنچه گذشت، روشن شد که مهم‌ترین معیار در حل نزاحم، رجوع به ملاک اقوی یا همان قاعده ترجیح اهم بر مهم است. این معیار را می‌توان در سه صورت «معلوم‌الاهمیه»، «محتمل‌الاهمیه» و «مظنون‌الاهمیه» پیگیری کرد و ملاحظه شد که در هر یک، چگونه حکم عقل و یا سقوط اطلاق خطاب مقابل و بقای اطلاق در جانب اهم، حکم به تقدیم اهم می‌نماید. بنابراین، اساس حل نزاحم، بر کشف و شناسایی ملاک اقوی مبتنی است.

همین منطق در فقه حکومتی نیز جریان دارد؛ با این تفاوت که ملاکات در این سطح غالباً پیچیده‌تر، ترکیبی‌تر و ذو مراتب‌اند. در تصمیم‌های حکومتی، معمولاً نه یک مصلحت ساده، بلکه مجموعه‌ای از مصالح و مفاسد درگیر می‌شوند، و شدت یا ضعف هر کدام باید با معیاری روشن سنجیده شود. از این رو، هر چند اصل قاعده‌ی «تقدیم اهم بر مهم» در همه‌ی نزاحم‌ها ثابت است، اما تشخیص اهم بودن و اقوایت ملاک در نزاحمات حکومتی دشوارتر است؛ زیرا ملاک‌ها در اینجا نه از سنخ مجرد عبادات، بلکه از سنخ مصالح اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و اقتصادی‌اند که هر یک درجاتی از اهمیت دارند. بدین سان، این معیار، اگرچه قاعده‌ای مسلم در علم اصول است، اما در حوزه‌ی فقه حکومتی، نیازمند تبیین و ابزارهای خاص تری است که

بتواند شدت و ضعف ملاک‌ها را به‌طور عینی‌تر و منظم‌تر مشخص کند. در واقع، مسئله‌ی اصلی در فقه حکومتی، نه اصل ترجیح اهم، بلکه راه تشخیص اهم در میان مصالح کلان و متزاحم نظام اسلامی است.

۳. راه‌های کشف ملاک اقوی

۳.۱. تصریح ادله به اهم بودن یک واجب بر دیگر واجبات

یکی از مهم‌ترین راه‌های کشف اهم، تصریح ادله شرعی به این است که یک واجب در نظر شارع اهم از دیگر واجبات است. برای نمونه در روایات متعددی از جمله روایت معروف «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۸) بیان شده است که اسلام بر پنج رکن استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، سپس امام علیه‌السلام می‌فرماید: «وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» که ظاهر در این است که در میان این موارد ولایت جایگاه و اهمیتی ممتاز دارد؛ به گونه‌ای که هیچ فریضه‌ای به اندازه ولایت مورد اهتمام قرار نگرفته است.

از این دسته روایات به خوبی استفاده می‌شود که در مقام تزاحم، هرگاه شارع به نحو صریح بیان کند که یک واجب اهم از دیگری است، همان واجب اهم مقدم خواهد بود. علت این تقدیم آن است که چنین تصریحی نشان می‌دهد ملاک الزام در واجب اهم، اقوی از ملاک الزام در واجب مقابل است، و بدین جهت عقل نیز حکم به تقدیم آن می‌نماید. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۷)

اهم در فقه حکومتی

۳.۲. شدت در بیان اهمیت تکالیف

راه دیگر برای کشف دلیل اهم، توجه به شدت در بیان تکالیف است. در این موارد، اگر ترک یک تکلیف با تعبیری شدیدتر بیان شده باشد، این شدت در لسان شارع نشانه‌ای از اهتمام بیشتر شارع به آن تکلیف است. این اهتمام می‌تواند یا به صورت قطع بر اهم بودن آن واجب و یا حداقل به صورت احتمال اهم بودن تفسیر شود. در هر دو صورت، در مقام تزام، واجب مورد نظر باید بر واجبات دیگر مقدم شود. نمونه روشن این مورد، تعبیرات مربوط به حج است. در روایات ترک حج را گاه با الفاظی شدید بیان کرده است، مانند اینکه اگر کسی در هنگام مرگ، حج واجب خود را انجام نداده باشد، یهودی یا نصرانی می‌میرد. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۶۸) با توجه به این تفاوت در شدت بیان، می‌توان نتیجه گرفت که اهتمام شارع نسبت به واجبی که شدت بیشتری دارد بیشتر است در نتیجه در موارد تزام اگر معلوم اهمیتیه نسبت به واجب دیگر نباشد حداقل محتمل اهمیتیه است. لذا در مقام امتثال، آن واجب مقدم گرفته می‌شود. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۷)

اشکال:

در مقام بررسی شدت، نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که شدت مطرح شده در ادله، لزوماً ناظر به شدت مطلق و «من جمیع الجهات» نیست، بلکه در بسیاری از موارد، شدت حیثی است؛ یعنی فقط از یک جهت خاص واجب یا حرامی شدیدتر از دیگری معرفی شده است، نه در همه جهات. بنابراین تنها در صورتی می‌توان از شدت به عنوان کاشف از اهمیت مطلق استفاده کرد که با ملاحظه مجموعه روایات و قرائن، احراز شود یک واجب از جمیع جهات اشد است. اما اگر شدت صرفاً حیثی باشد یا عرفاً از باب مبالغه بیان شده باشد، نمی‌توان آن را دلیل

بر اهمیت دانست. برای نمونه در روایتی آمده است: «الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا» (ابن بابویه، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۶۳). ظاهر روایت در نگاه نخست بیانگر اشد بودن غیبت از زنا است، اما با دقت در ادامه روایت روشن می‌شود که اشدیت اینجا حیثی است. زیرا در روایت توضیح داده شده است که دلیل این اشدیت آن است که زانی می‌تواند توبه کند و خداوند توبه او را بپذیرد، ولی غیبت‌کننده تا زمانی که طرف مقابل او را حلال نکند، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود. پس اشدیت غیبت ناظر به این جهت خاص است. علاوه بر این، روایات متعددی وجود دارد که زنا را از بزرگ‌ترین گناهان شمرده‌اند؛ مانند اینکه آمده است: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْبَرُ مِنَ الزَّانَا». (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۲۲) بنابراین به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت غیبت مطلقاً از زنا شدیدتر است، و الا لازم می‌آمد در مقام تراحم بین غیبت و زنا، ارتکاب زنا جایز باشد تا غیبت ترک شود، در حالی که چنین چیزی خلاف ضرورت فقه است.

۳.۳. وجود بدل‌های اضطراری

یکی دیگر از راه‌های تشخیص اهمیت یک تکلیف، توجه به دلایل ثانوی و ویژگی‌های ویژه آن واجب است در لسان روایات است که اهمیت آن را آشکار می‌سازد. به عنوان نمونه، در مورد نماز، از روایات استفاده می‌شود که ترک نماز در هیچ حالتی جایز نیست. در این روایات برای نماز، بدل‌های اضطراری پیش‌بینی شده است، به گونه‌ای که حتی در شرایط سخت و اضطراری، مکلف می‌تواند تکلیف خود را به حداقل رسانده و ادا کند، مانند گفتن یک تکبیر به قصد نماز در حال غرق شدن. این بدیل‌های متعدد و کفایت آن‌ها نشان می‌دهد که شارع از نماز رفع تکلیف نکرده و اهمیت ویژه‌ای برای آن قائل است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۸)

اهم در فقه حکومتی

۳،۴. مناسبات حکم و موضوع:

یکی دیگر از راه‌های کشف دلیل اهم، توجه به مناسبات حکم و موضوع است که در عرف و ذهن عقلاء ریشه دارد و می‌تواند در ادله شرعی ظهور عرفی ایجاد کند تا ملاک و اهمیت یک تکلیف نسبت به دیگری مشخص شود. این روش به ویژه در مورد واجباتی کاربرد دارد که ملاکات آن‌ها نزد عقلاء و عرف شناخته شده است، مانند حفظ نفس محترمه، مال، ناموس و عرض. به عنوان مثال، در مورد حرمت غصب و وجوب حفظ نفس محترمه، اگر نزاحم بین این دو پیش‌آید، عرف و عقلاء هیچ تردیدی ندارند که حفظ نفس محترمه بر غصب مقدم است، حتی اگر برای این تقدم لازم شود بخشی از مال شخص تلف شود یا بدون اجازه او تصرف گردد. دلیل این تقدم، اهمیت ملاک حفظ نفس است؛ زیرا ملاک حفاظت از مال دیگران و عدم تصرف بدون اجازه، از شئون احترام به غیر محسوب می‌شود و نمی‌توان این ملاک را در برابر حفظ اصل وجود دیگران مزاحم دانست. این ارتکاز عرفی، باعث ایجاد ظهور در اهمیت ملاک نسبت به دلیل وجوب حفظ نفس محترم شده و در نتیجه موجب می‌شود اطلاق حکم آن در حال اشتغال به غصب نیز محفوظ بماند و در نتیجه، خطاب وجوب حفظ نفس بر حرمت غصب ترجیح داده شود. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۸)

۳،۵. کثرت نصوص وارده

راه دیگری برای کشف اهمیت یک تکلیف، بررسی کثرت تنصیص یا تأکید شرعی بر آن تکلیف است. به بیان دیگر، هرگاه در نصوص شرعی یکی از تکالیف نسبت به دیگران بیشتر مورد تصریح و تأکید قرار گرفته باشد، این امر می‌تواند نشان‌دهنده اهتمام شارع به ملاک آن تکلیف و به تبع آن اهمیت آن باشد. البته این نتیجه به صورت مطلق نیست، بلکه مشروط به آن است که وجه دیگری برای توجیه این کثرت

وجود نداشته باشد. چرا که کثرت تنصیص ممکن است ناشی از عوامل متعددی باشد، از جمله: اهمیت آن تکلیف نزد شارع؛ محل ابتلاء بودن تکلیف؛ تطابق حکم با نظر عامه و در نتیجه عدم وجود محذور در بیان حکم؛ مورد غفلت واقع شدن حکم در عرف و یا اینکه موضوع مورد سؤال و نقل راویان بیشتری قرار گرفته باشد.

اگر بررسی کنیم و احراز کنیم که هیچ یک از این دلایل جایگزین برای کثرت تنصیص وجود ندارد، آنگاه می‌توانیم با قطع نظر از سایر علل، نتیجه بگیریم که کثرت تنصیص دلالت بر اهمیت آن تکلیف دارد و این امر موجب ترجیح آن بر تکالیف دیگر می‌شود. اما اگر احتمال داده شود که کثرت تنصیص می‌تواند ناشی از یکی از علل جایگزین باشد، ارزش استدلال بر اهمیت نسبی کاهش می‌یابد. با توجه به تحلیل احتمالات، هرچه احتمال اینکه کثرت نصوص ناشی از علل دیگر باشد بیشتر باشد، احتمال انتساب آن به اهمیت کاهش می‌یابد و بالعکس. در مقابل، اگر هیچ دلیل جایگزینی برای توضیح کثرت نصوص موجود نباشد، احتمال اهمیت تکلیف مورد نظر تقویت می‌شود. بنابراین در مواردی که نصوص معصومین (علیهم‌السلام) در یکی از تکالیف بیش از دیگری باشد و دلیل جایگزین برای کثرت آن موجود نباشد، ارزش احتمال اهمیت آن تکلیف بیشتر از ارزش احتمال اهمیت تکلیف دیگر است و این موجب ترجیح آن تکلیف در تراحم می‌شود. همچنین، در بررسی متون نقلی، باید احتمال وجود موانع در انتقال یا روایت تکالیف دیگر را نیز مدنظر قرار داد. ممکن است کمتر بودن نقل یک حکم نسبت به حکم دیگر، ناشی از موانع یا شرایط خاص در نقل آن باشد، نه کاهش اهتمام شارع. در این صورت، ارزش احتمالی اهمیت آن تکلیف همچنان باید با احتساب احتمال وجود این موانع محاسبه شود. در نهایت، این روش موجب می‌شود ارزش احتمال اهمیت به صورت عرفی افزایش یابد و پایه‌ای برای ترجیح یک حکم بر دیگری در مقام تراحم فراهم گردد. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۸-۱۰۰)

اهم در فقه حکومتی

اشکالی که این راه با آن مواجه است این است که این راه ولو از حیث ثبوتی پذیرفته شود اما از حیث اثباتی با مشکل مواجه است. به عبارت دیگر، در مقام اثبات مشکل اساسی احراز علت کثرت نصوص است. و احراز اینکه کثرت نصوص به چه جهتی بوده است مشکل است. برای روشن شدن موضوع، تصور کنید مجموعه‌ای از روایان مختلف در نزد امام علیه‌السلام حضور داشته‌اند و حکمی توسط ایشان بیان شده است. در یک مورد، یک نفر سؤال می‌کند و پاسخ امام توسط همه روایان نقل می‌شود، در نتیجه تعداد روایت‌های ثبت شده زیاد است. در مقابل، در مورد دیگر، پنج نفر سؤال می‌کنند و پاسخ امام توسط همان پنج نفر نقل می‌شود؛ تعداد روایت‌ها در این حالت کمتر است. بنابراین تعداد بیشتر روایت لزوماً دلالت بر اهمیت بالاتر حکم ندارد، زیرا عوامل دیگری مانند تعداد سؤال‌کنندگان، پراکندگی مجالس، دقت روایان یا تکرار برای آموزش و رفع شبهه نیز می‌تواند موجب کثرت نصوص شود. بنابراین به نظر می‌رسد، این راه در مقام اثبات قابل استفاده نیست.

۳.۶. تمسک به اطلاق خطاب

یکی دیگر از راه‌های کشف ملاک اقوی، تمسک به اطلاق خطاب است که به نحو برهان «إِنَّ» کشف از اقوی بودن ملاک خطاب در حالت تزاخم می‌کند. این راه زمانی کاربرد دارد که یکی از متزاخمتین دلیل لفظی مطلق و دیگری دلیل لَبّی باشد. با توجه به اینکه معیار در دلیل لَبّی، اخذ به قدر متیقن است و قدر متیقن در فرض عدم تزاخم با دلیل دیگر تحقق می‌یابد، دلیل لَبّی در فرض تزاخم فاقد اطلاق است. در مقابل، دلیل لفظی مطلق بوده و حکم آن در حال تزاخم نیز جریان دارد. برای مثال، در تزاخم میان وجوب ادای دین و وجوب به پایان رساندن نماز، ادای دین مقدم است و بنابراین مکلف باید نماز را رها کرده و دین را ادا کند. دلیل این امر آن است که

وجوب به پایان رساندن نماز، دلیل لَبّی است و در فرض تراحم فاقد اطلاق می باشد، در حالی که وجوب ادای دین، دلیل شرعی لفظی مطلق است و تمسک به اطلاق آن، جریان حکم را در حال تراحم نشان می دهد و اهمیت ملاک این حکم را آشکار می سازد. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۷)

اشکالی که متوجه این راه می شود است که اگر فرض کنیم هر دلیلی، یک قید لَبّی عام دارد که عدم اشتغال به ضد واجب مساوی یا اهم یا محتمل الاهی است در این فرض تمسک به اطلاق در حقیقت تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص است چراکه در این فرض اطلاق ثابت نیست تا بتوان به آن تمسک نمود. لذا بر اساس این مبنا نمی توان این از این راه برای کشف دلیل اهم یا ملاک اقوی استفاده نمود. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۷)

با وجود آنچه گذشت، هرچند راه های مزبور در متون اصولی و روایی می توانند در محدوده ی خاصی برای کشف اهمّیت احکام شرعی کارآمد باشند، اما در عرصه ی فقه حکومتی و تراحمات اجتماعی، اتکای صرف بر آن ها نمی تواند پاسخ گوی نیازهای تصمیم گیری باشد. چراکه گذشته از اینکه اعتبار برخی از این راه های ارائه شده، نزد اصولیون با اشکالات جدی مواجه است و برخی از این موارد را معتبر و جحت نمی دانند، استفاده از راه های معتبر آن نیز در همه جا ممکن نیست چراکه بخش عمده ی راه های مذکور، متوقف بر وجود نصّ یا قرینه ی لفظی اند؛ مانند تصریح شارع به افضلیت یا شدت در لسان ادله. حال آنکه در حوزه ی احکام حکومتی و اجتماعی، اغلب با موضوعات مستحدثه، روابط پیچیده و شرایط متغیر مواجهیم که نه نصّ خاص و نه تصریحی درباره ی میزان اهمیت آن ها وجود دارد. به علاوه عوامل دیگری نیز در شدت و ضعف اهمیت حکم- به ویژه در فقه حکومتی- وجود دارد که نمی توان

اهم در فقه حکومتی

آن‌ها را نادیده انگاشت و بدون توجه به این عوامل حکم به ترجیح یک طرف بر طرف دیگر نمود ولو آن حکم، فی حد نفسه منطبق بر یکی از راه‌های کشف اهمیت و ترجیح باشد. به همین دلیل، فقه حکومتی ناگزیر از طراحی «شاخص‌های فقهی سنجش شدت و ضعف احکام» است؛ شاخص‌هایی که ضمن حفظ پیوند با مبانی اصولی، بتوانند تصویر واقعی تری از اهتمام شارع در سطح کلان اجتماعی ارائه دهند و زمینه‌ی تصمیم‌گیری‌های دقیق و ضابطه‌مند را در تراحامات حکومتی فراهم سازند.

۴. شاخص‌های سنجش شدت و ضعف اهمیت احکام در فقه حکومتی

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که فقه حکومتی برای ارزیابی دقیق احکام در مقام تراحم، نیازمند معیارهایی است که بتوانند شدت و ضعف ملاک‌ها را در سطح واقعی و اجتماعی اندازه‌گیری کنند. این معیارها که از آن‌ها با عنوان شاخص‌های سنجش شدت و ضعف یاد می‌شود، در حقیقت حلقه‌ی اتصال میان مبانی نظری «ترجیح به ملاک اقوی» و عرصه‌ی عملی تصمیم‌گیری‌های حکومتی‌اند. این شاخص‌ها با الهام از مبانی عقلی و اصولی و با لحاظ واقعیات عینی اداره‌ی جامعه، ناظر به عواملی‌اند که شدت اهتمام شارع یا خطر تخلف از غرض او را افزایش یا کاهش می‌دهند. اما برای آنکه این شاخص‌ها جایگاه روش‌مند و قابل اتکایی در نظام فقهی پیدا کنند، لازم است فلسفه‌ی وجودی و مبنای اعتبار آن‌ها نیز روشن شود؛ یعنی تبیین گردد که این شاخص‌ها چرا و بر چه اساس می‌توانند در تشخیص اهم و مهم نقش‌آفرین باشند.

برای این مقصود باید گفت یکی از مهم‌ترین وظایف حاکم اسلامی، تحفظ بر اغراض شارع و تلاش برای تحقق آن در عرصه‌ی حیات اجتماعی و سیاسی امت است. (حسینی حائری، ۱۴۳۳، ج ۱، ص ۱۲۶) ولایت فقیه یا حاکم شرع در واقع امتداد ولایت شارع

در مقام اجرا و تدبیر است؛ بدین معنا که او مأمور به پاسداری از غایات و اهدافی است که احکام شریعت برای تحقق آن‌ها جعل شده‌اند. از این رو، در اعمال ولایت و سیاست‌گذاری، صرف اجرای ظاهری احکام کافی نیست، بلکه لازم است غایت آن احکام. یعنی تحقق مصالح دینی و صیانت از نظام ایمانی و اخلاقی جامعه. نیز ملحوظ باشد. در این چارچوب، اغراض شارع نقشی بنیادین در تشخیص اهمیت احکام ایفا می‌کنند. اگرچه این اغراض از آن جهت که از سنخ ملاکات واقعی و علت تامه جعل حکم نیستند و در مقام فتوا نمی‌توان صرفاً با فقدان آن‌ها حکم به سقوط تکلیف کرد، اما در مقام تزامم و مقایسه اهمیت دو حکم، به صورت معناداری کارایی دارند. در چنین موقعیتی، حکم یا قاعده‌ای که تحقق آن اقرب به اغراض شارع است، دست‌کم «محتمل‌الاهمیه» تلقی می‌شود؛ چراکه عقل و بنای عقلا اقتضا می‌کند شارع به آنچه بیشتر غرض او را تأمین می‌کند اهتمام بیشتری دارد. بنابراین، میزان تأثیر یک موضوع در تحقق یا اخلال در اغراض شارع، می‌تواند معیاری برای سنجش اهم و مهم در تزامم‌های حکومتی قرار گیرد.

از همین منظر، فلسفه وجودی و جهت اعتبار این شاخص‌ها در فقه حکومتی روشن می‌شود. این شاخص‌ها در حقیقت ابزارهایی برای کشف میزان تاثیر و اقربیت یک حکم به اغراض شارع هستند. اگرچه می‌توان خود این شاخص‌ها را نیز به طور مستقل از سنجه‌های تشخیص اهم در تزامم دانست.

در ادامه، مهم‌ترین این شاخص‌ها که می‌توانند در فقه حکومتی مورد استفاده قرار گیرند، معرفی و تبیین می‌شوند.

(۱) عمق اثر:

یکی از بنیادی‌ترین شاخص‌ها در تحلیل تزاممات حکومتی، شاخص «عمق» است.

اهم در فقه حکومتی

مقصود از عمق، میزان نفوذ یک مصلحت یا مفسده در لایه‌های اصلی نظام دینی و اجتماعی و تأثیر آن بر ارکان هویتی و اعتقادی جامعه است. هرچه تأثیر یک تصمیم، رفتار یا تعامل در سطوح زیرین‌تر ایمان، فرهنگ و ساختار سیاسی امت اسلامی عمیق‌تر باشد، اهتمام شارع به آن بیشتر و مصلحت یا مفسده‌ی آن اهم خواهد بود.

مبنای فقهی این شاخص را باید در غرض شارع از تشریح احکام اجتماعی جست‌وجو کرد. شارع مقدس در عرصه‌ی حکومت، هدف نهایی خود را در حفظ ایمان، عدالت و استقلال جامعه اسلامی می‌بیند؛ از این رو صرف آسیب‌های ظاهری یا اجرایی، ملاک اهم بودن نمی‌باشند، بلکه آنچه در نظر شارع اهم است، آسیب‌هایی است که بنیان‌های اعتقادی یا ارکان حیاتی جامعه را متزلزل می‌سازد. در حقیقت، عمق مفسده یا مصلحت، به میزان نزدیکی آن به غرض شارع بستگی دارد. هر اندازه اختلال به هسته‌ی ایمان و هویت امت اسلامی اصابت کند، اهمیت آن مضاعف می‌گردد.

در حوزه‌ی تصمیم‌گیری‌های حکومتی نیز این شاخص نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. هر بحران اجتماعی یا سیاسی را می‌توان در سه سطح از حیث عمق تحلیل کرد: نخست، سطح ظاهری و اجرایی که شامل نابسامانی‌های مدیریتی یا اداری است؛ دوم، سطح ساختاری که به ارکان اساسی اداره‌ی جامعه مانند قانون‌گذاری، اعتماد عمومی یا نظام تصمیم‌سازی مربوط می‌شود؛ و سوم، سطح بنیادی که به ایمان جمعی، استقلال فکری و فرهنگی و مشروعیت سیاسی حکومت بازمی‌گردد. روشن است که هرچه اختلال از سطح نخست به سطح سوم نزدیک‌تر شود، شدت مفسده و به تبع آن اهمیت حفظ یا دفع آن بیشتر خواهد بود. برای مثال، در عرصه‌ی فرهنگی اگر یک رسانه‌ی اسلامی در مدیریت دچار ضعف مقطعی شود، این اختلال سطحی است و با اصلاحات اداری قابل درمان است. اما اگر همان رسانه به ابزاری برای تغییر تدریجی

ارزش‌های اسلامی و القای بی‌اعتمادی نسبت به مشروعیت نظام تبدیل گردد، این نفوذ به لایه‌های عمیق‌تر فرهنگ و ایمان مردم رسوخ کرده و از نظر شارع خطری بنیادین تلقی می‌شود. همچنین، در عرصه‌ی سیاسی اگر همکاری با یک قدرت خارجی به سطحی از وابستگی در تصمیم‌سازی‌های کلان منجر شود، مفسده‌ی آن از نوع عمیق است و در مقام تراحم، دفع آن بر مصالح اقتصادی یا دیپلماتیک مقدم می‌گردد. بنابراین، شاخص عمق در واقع ناظر به میزان نزدیکی اثر یک رفتار یا رابطه به اصول ایمانی و هویتی امت است. این شاخص به فقیه و حاکم اسلامی امکان می‌دهد تا در تراحم میان دو حکم یا دو مصلحت، تشخیص دهد کدام یک به بنیاد دین و نظام ارزشی جامعه مرتبط‌تر است و در نتیجه اهمّ محسوب می‌شود. بر پایه‌ی قاعده‌ی تناسب حکم و موضوع، هرچه موضوع به غرض شارع نزدیک‌تر باشد، حکم آن از شدت و اهتمام بیشتری برخوردار است. بدین ترتیب، شاخص عمق یکی از ارکان تشخیص شدت و ضعف ملاکات در فقه حکومتی و ابزاری برای کشف اقوائت ملاک در تراحم‌های اجتماعی و سیاسی به شمار می‌آید.

(۲) گستره اثر:

«گستره تأثیر» یکی از معیارهای کلیدی در ارزیابی شدت و ضعف احکام و ملاکات در فقه حکومتی است. مقصود از گستره، دامنه‌ی شمول و وسعت دایره‌ی تأثیر یک مصلحت یا مفسده در جامعه است؛ به این معنا که اثر آن تا چه اندازه از مرزهای فردی و موضعی فراتر می‌رود و حیات جمعی امت اسلامی را دربر می‌گیرد. بر این اساس هرگاه مصلحت یا مفسده‌ای در سطح وسیع‌تری از جامعه جریان پیدا کند، نسبت آن با اغراض شارع نزدیک‌تر و اهتمام او نسبت به آن بیشتر است. بنابراین اگر موضوع تراحم تنها بر بخشی از جامعه یا یک نهاد خاص اثر بگذارد، شدت و

اهم در فقه حکومتی

گستره‌ی آن کمتر است. اما اگر آثار آن در سطح عمومی امت، ساختار حکومت، یا چندین حوزه‌ی اجتماعی و فرهنگی گسترش یابد، اهمیت آن فزون‌تر می‌شود. از این رو عمومی بودن مصلحت یکی از سنج‌های تردید‌ناپذیر ترجیح است (علیدوست، بی‌تا، ص ۵۴۱)

برای درک روشن‌تر جایگاه این شاخص، می‌توان سطوح مختلف گستره را در سه مرتبه‌ی اصلی بازشناخت:

الف) سطح محدود و موضعی: شامل آثاری است که در یک نهاد، منطقه یا جمع خاص تحقق می‌یابد، بی‌آن‌که حیات عمومی جامعه را متأثر سازد. مانند ضعف در اداره‌ی بخشی از ساختار اداری یا خطای موضعی در یک سیاست اجرایی.

ب) سطح ساختاری و فراگیر: ناظر به تأثیراتی است که چند حوزه‌ی اساسی از نظام سیاسی و اجتماعی را درگیر می‌کند، مانند بحران در سیاست اقتصادی، آموزش، رسانه یا نظام تصمیم‌سازی. در این سطح، گستره‌ی تأثیر از یک بخش به ساختارهای کلان سرایت می‌کند.

ج) سطح کلان و امت‌محور: مرتبه‌ای است که اثر مصلحت یا مفسده از مرزهای داخلی فراتر رفته و هویت جمعی امت اسلامی، جایگاه بین‌المللی نظام یا انسجام جبهه‌ی مقاومت دینی را متأثر می‌سازد. در این مرحله، موضوع به قلمرو بقای امت اسلامی و اعتبار جهانی اسلام مرتبط می‌شود.

هرچه گستره‌ی تأثیر یک موضوع از سطح نخست به سطح سوم نزدیک‌تر شود، مصلحت یا مفسده‌ی آن شدیدتر است. زیرا با گسترش حوزه‌ی اثر، میزان تخلف از غرض شارع. که همانا حفظ اجتماع ایمانی و اقتدار امت اسلامی است. افزایش می‌یابد.

در مقام تصمیم‌گیری حکومتی نیز، این شاخص نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. اگر مفسده‌ای صرفاً در سطحی محدود واقع شود و راه‌های جبران آن در همان حوزه ممکن باشد، می‌توان با تدبیر مدیریتی آن را مهار کرد. اما اگر همان مفسده در سطح جامعه تسری یابد و موجب تزلزل در ساختارهای اساسی حکومت، تضعیف اعتماد عمومی یا تهدید اقتدار امت شود، در این حالت شدت آن مضاعف است و دفع آن در تراحم بر دیگر مصالح با گستره کمتر، مقدم می‌شود. برای نمونه، وابستگی یک بخش اقتصادی کوچک به بیگانگان، اگر محدود و قابل جایگزینی باشد، مفسده‌ای در سطح موضعی است؛ اما اگر این وابستگی به بخش‌های کلیدی مانند انرژی، ارتباطات یا نظام مالی کشور سرایت کند و کل ساختار اقتصادی و امنیتی را درگیر نماید، این نفوذ به سطح فراگیر می‌رسد و از منظر شارع، مفسده‌ای عظیم به شمار می‌آید. در مقابل، اصلاح یا حفظ چنین حوزه‌ی کلانی نیز به دلیل گستره‌ی اثرش، مصلحتی اهم محسوب می‌شود.

۳) قابلیت یا عدم قابلیت جبران:

سومین شاخص، میزان ماندگاری و برگشت‌پذیری آثار است. اگر آسیبی که از ترک یا اجرای یک حکم ناشی می‌شود موقتی و قابل اصلاح باشد، شدت آن کمتر است؛ اما اگر آن آسیب پایدار و غیرقابل جبران باشد، اهمیت آن به مراتب بیشتر می‌شود (علیدوست، بی‌تا، ص ۵۴۴) به عبارتی در مقام تراحم، عقل و ارتکاز عقلایی حکم می‌کنند که باید از وقوع مفسده‌ای جلوگیری شود که امکان اصلاح ندارد؛ زیرا از دست رفتن یک منفعت قابل جبران، هرگز با از دست رفتن یک منفعت غیرقابل جبران مساوی نیست. همچنین در تقابل دو مفسده، عقل عملی به دفع مفسده‌ی پایدار- حتی اگر کم عمق‌تر باشد- حکم می‌کند و تقدم می‌دهد. بنابراین در مقام تراحم،

اهم در فقه حکومتی

هرچه آثار یک حکم یا ترک آن غیرقابل جبران‌تر باشد، اهتمام به آن قوی‌تر است و در سلسله‌ی ترجیحات جایگاه بالاتری دارد. برای مثال، واگذاری دائمی اختیاریک زیرساخت حساس (مانند شبکه مالی یا ارتباطی) به بیگانه حتی اگر در لحظه آثار اقتصادی مثبت داشته باشد، به دلیل آثار بلندمدت و برگشت‌ناپذیر، مفسده‌ای غیرقابل جبران است و در نزاحم با بسیاری از مصالح مقطعی مقدم خواهد بود. در مقابل، اختلالی کوتاه‌مدت در یک بخش اقتصادی که با مدیریت قابل اصلاح است، از نوع مفسده‌ی جبران‌پذیر است و به خودی خود نمی‌تواند ملاک ترجیح قرار گیرد مگر آنکه سایر شاخص‌ها نیز آن را تقویت کنند.

۴) جایگاه در طرح راهبردی دشمن:

یکی از شاخص‌های مهم در تشخیص اهم « وقوع در طرح کلان دشمن » است که اگرچه بسیار مهم و حساس است اما متأسفانه غالباً مورد غفلت واقع می‌شود. این شاخص ناظر به تحلیل موقعیت یک پدیده در « ساختار راهبردی دشمن » یا در مجموعه‌ی عوامل تضعیف نظام اسلامی است. گاهی یک پدیده، صرفاً امری موضعی و محدود است و غایت مستقلى دارد؛ اما در برخی موارد، همان پدیده جزئی از یک پروژه‌ی کلان است که هدف نهایی آن تضعیف ارکان جامعه‌ی اسلامی یا سلطه‌ی تدریجی بیگانگان است. در چنین حالتی، اهمیت فقهی آن چند برابر می‌شود؛ زیرا بی‌توجهی به آن نه تنها مفسده‌ای مستقل به همراه دارد، بلکه زمینه‌ساز نفوذ و انهدام گسترده‌تر است. به عبارتی در نزاحمات حکومتی، اهمیت یک حکم صرفاً به ابعاد مستقیم و آنی آن محدود نمی‌شود؛ بلکه زمینه‌ی آثار آینده و نقشی که یک اقدام در ساختار قدرت دشمن ایفا می‌کند نیز ملاک عقلایی ترجیح است. عقل عملی حکم می‌کند که مفسده‌ای که جزئی از نقشه‌ی دشمن برای سلطه و براندازی است،

شدیدتر و خطرناک‌تر از مفسده‌ای است که مستقل و محدود است حتی اگر این مفسده‌ی مستقل، در ظاهر بزرگ‌تر به نظر برسد. به بیان دیگر، ملاک اهمیت در این شاخص نه حجم ظاهری مفسده، بلکه جهت و کارکرد آن در منظومه‌ی دشمن است. رفتارهایی که ظاهر ساده دارند، وقتی در پازل دشمن قرار می‌گیرند، به دلیل نقشی که در تکمیل عده و عده دشمن دارند، مصلحت یا مفسده‌ی آن‌ها کیفیتی متفاوت می‌یابد. از این رو، فقیه یا حاکم اسلامی باید همواره تصمیمات خود را در چارچوب تحلیل راهبردی دشمن ارزیابی کند تا از تبدیل شدن تصمیم‌های جزئی به حلقه‌ای از زنجیره‌ی سلطه جلوگیری شود.

(۵) وجود یا فقدان بدیل:

آخرین شاخص، بررسی وجود یا فقدان راه حل جایگزین برای تحقق مصلحت مورد نظر است.

اگر برای دستیابی به هدفی مشروع، راه‌های متعددی وجود داشته باشد و برخی از آن‌ها بدون آسیب به ارکان دین و استقلال جامعه قابل اجرا باشند، عقل و شرع اقتضا دارند که آن مسیر کم‌خطر برگزیده شود. در مقابل، اگر واقعاً هیچ بدیل عملی و مشروع برای تأمین یک مصلحت اساسی وجود نداشته باشد، ممکن است حکم به ترجیح آن مسیر، با رعایت تدابیر و محدودسازی مفاصد، صادر شود. بنابراین، وجود یا عدم وجود بدیل، شدت الزام به یک حکم را تعیین می‌کند و می‌تواند در ترجیح یک طرف از تزام نقش تعیین‌کننده داشته باشد. در اصول فقه هم واجب بدون بدل بر واجب دارای بدل ترجیح دارد. (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۵۵۰)

شاخص‌های یادشده، مجموعه‌ای از معیارهای عینی‌اند که می‌توانند میزان اهتمام شارع را در تزامات اجتماعی و حکومتی به صورت نسبی آشکار سازند. کارکرد آن‌ها

اهم در فقه حکومتی

آن است که فقیه یا حاکم اسلامی در مواجهه با تزااحم مصالح کلان، بتواند بر پایه‌ی تحلیل دقیق واقعیت‌ها، تصمیمی متناسب با غرض شارع و مقتضیات زمان اتخاذ کند. بر این اساس، نظام فقهی حکومت، نه تنها بر اصول ثابتی چون عدالت، استقلال و حفظ دین تکیه دارد، بلکه در مقام اجرا نیز با بهره‌گیری از این شاخص‌ها می‌تواند فقهی پویا، عقلانی و متناسب با شرایط اجتماعی معاصر ارائه دهد؛ فقهی که در آن، تشخیص اهم نه امری ذوقی و سلیقه‌ای، بلکه فرآیندی عقلایی، سنجش‌پذیر و ضابطه‌مند است.

نتیجه‌گیری

فقه حکومتی به‌عنوان نظام هدایت و تصمیم‌سازی در عرصه‌ی اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی، بیش از هر شاخه‌ی دیگر فقه با مسئله‌ی تزااحم میان مصالح و مفاسد کلان روبه‌روست. در چنین سطحی از تصمیم‌گیری، دیگر سخن از تزااحم در عبادات فردی یا تکالیف شخصی نیست، بلکه سخن از برخورد و تزااحم میان مصالح و ارزش‌هایی است که هر یک به نحوی در صیانت از دین، هویت امت و اقتدار نظام نقش دارند. از این رو، صرف تمسک به روش‌های سنتی کشف اهم، پاسخ‌گوی چنین گستره‌ای از تزااحم‌ها نیست.

ارائه‌ی شاخص‌های فقهی برای تشخیص اهم در تزااحات حکومتی، در واقع تلاشی است برای عینی‌سازی قاعده‌ی ترجیح به ملاک اقوی در سطح حکومت و سیاست. این شاخص‌ها، نقش تکمیل‌کننده و تطبیقی مبانی اصولی را در قلمرو اجتماعی ایفا می‌کنند. بدین معنا که همان مفاهیم کلی‌اهم و مهم، در این جا بر پایه‌ی واقعیت‌های عینی و سنجش‌پذیر چون عمق اثر، گستره‌ی نفوذ، قابلیت جبران، بدیل‌پذیری و جایگاه در طرح‌های سلطه‌گرانه ترجمه و عملیاتی می‌شوند.

ثمره‌ی این رهیافت در سه سطح قابل ارزیابی است:

الف) سطح نظری:

این شاخص‌ها باعث می‌شوند مسئله‌ی «اهمیت در احکام حکومتی» از ابهام و کلی‌گویی خارج شود و به یک مفهوم تحلیلی و قابل اندازه‌گیری تبدیل گردد. در نتیجه، فرآیند تشخیص اهم در تراحمات کلان، از حالت ذهنی و ذوقی خارج و به صورت ضابطه‌مند قابل استدلال می‌شود.

ب) در سطح روشی:

این رویکرد به فقیه یا حاکم اسلامی اجازه می‌دهد با بهره‌گیری از تحلیل عقلایی و داده‌های واقعی اجتماعی، حکم به اهم و مهم را بر پایه‌ی میزان تأثیر واقعی هر مصلحت در تحقق مقاصد شارع صادر کند.

ج) سطح کاربردی:

شاخص‌های مزبور می‌توانند مبنای تنظیم سیاست‌های عمومی و تصمیم‌های کلان در نظام اسلامی قرار گیرند؛ به‌گونه‌ای که هر تصمیم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی یا امنیتی، پیش از اجرا، از حیث عمق، گستره، جبران‌پذیری، بدیل‌پذیری و نسبت آن با طرح‌های تهدیدآمیز سنجیده شود. در این صورت، فقه حکومتی نه در انفعال نسبت به تحولات زمان می‌ماند، و نه به واکنش‌های صرفاً سیاسی فروکاسته می‌شود، بلکه به نظامی علمی و مبتنی بر غایت‌مندی شارع در عرصه‌ی اجتماع تبدیل می‌گردد.

در مجموع، این شاخص‌ها گامی به سوی فقه و اجتهاد کارآمد در عرصه‌ی حکمرانی هستند؛ فقهی که به‌جای محدود ماندن در سطح حکم فردی، توان هدایت ساختارهای کلان را دارد و می‌تواند مرز میان تعامل و سلطه، توسعه و وابستگی، یا مصلحت و مفسده را با دقتی عقلانی و فقهی ترسیم کند. بدین ترتیب، نظریه‌ی

اهم در فقه حکومتی

«شاخص‌های فقهی سنجش شدت و ضعف در تزاخمت حکومتی» نه تنها پاسخی به خلأهای موجود در نظام ترجیح احکام اجتماعی است، بلکه افق تازه‌ای در مسیر نظام‌سازی فقهی و کارآمدسازی شریعت در سطح اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی می‌گشاید.

فهرست منابع:

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. کفایة الأصول. قم: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۰۹ق.
۲. ابن بابويه، محمد بن علی. الخصال. تصحيح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۳. حسینی حائری، کاظم. ولایة الأمر فی عصر الغیبة، ج ۱. قم: مجمع الفکر الإسلامي، ۱۴۳۳ق.
۴. خوئی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه، ج ۵. قم: دار الهادی للمطبوعات، ۱۴۱۳ق.
۵. خوئی، ابوالقاسم. مصباح الأصول. ج ۱، مكتبة الداوري، ۱۴۲۲ق.
۶. روحانی، محمد. منتقى الأصول. ج ۱. دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، ۱۴۱۳ق.
۷. صدر، محمد باقر. بحوث فی علم الأصول. ج ۱. قم: مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامي، ۱۴۱۷ق.
۸. طوسی، محمد بن حسن. تهذيب الأحكام. تحقيق حسن الموسوی خراسان، تهران: دار الكتب الإسلامي، ۱۴۰۷ق.
۹. علیدوست، ابوالقاسم. فقه و مصلحت. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بی تا.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تصحيح علی اکبر غفاری، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۳ش.
۱۱. مظفر، محمد رضا. أصول الفقه. تحقيق عباسعلی زارعی سبزواری، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.
۱۲. نائینی، محمد حسین. فوائد الأصول. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۳۷۶ش.